

## رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت در دوره نخست غزنوی

(۳۸۷ - ۴۳۱ق / ۹۹۷ - ۱۰۴۰م)

فاطمه اروجی\*

(دریافت: ۱۳۹۸/۴/۱۵ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۲)

### چکیده

نهاد وزارت پس از نهاد سلطنت همواره از ارکان اصلی دولت در تاریخ ایران بوده است. از مسائل اساسی و قابل طرح در این میان مناسبات میان نهاد سلطنت و نهاد وزارت است که شایسته تأمل و بررسی است. در بررسی روابط و مناسبات میان دو نهاد سلطنت و وزارت در دوره غزنوی می‌باید به ماهیت درونی هر دو نهاد، جایگاه آن‌ها در جامعه و شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن دوره توجه کرد.

در دوره غزنوی، گذشته از رقابت قدیمی و سنتی میان دو نهاد سلطنت و وزارت (جنگ قدرت)، با دستیابی ترکان به قدرت به دلیل تفاوت و تقابل میان دو اندیشه و نگرش ایرانی و ترک و نیز رقابت و تضاد میان دیوانسالاران ایرانی از یک سو و صاحبان تخت و تاج یا همان اهل شمشیر از سوی دیگر، شاهد چالش، رقابت و تضاد میان آن‌ها در آن دوره هستیم. در نتیجه این مسئله بود که وزارت دچار آسیب‌ها و لطمات بسیاری شد و از ثبات و ایمنی‌ای که لازمه تداوم کارکرد آن نهاد بود کاسته شد و آن را دچار تضعیف و بی‌ثباتی کرد.

این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی که شیوه گردآوری اطلاعات آن کتابخانه‌ای است، به بررسی مناسبات میان سلطنت و وزارت در دوره سلطان محمود و مسعود غزنوی می‌پردازد تا ضمن پی بردن به زوایای درونی مناسبات میان آنان، به درک درست‌تر و واقعی‌تری از موقعیت

---

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)

\*forouji@tabrizu.ac.ir

و جایگاه متزلزل و بی‌ثبات وزارت و وزیران در آن دوره و حتی پس از آن دوره دست یابد و به تأثیرات و نتایج ماندگار آن تا دوره معاصر تاریخ ایران واقف شود.  
**واژه‌های کلیدی:** مناسبات، سلطنت، وزارت، غزنوی، کشمکش.

### مقدمه

دوره غزنوی میراث‌دار دوره سامانی بود. سنت‌ها و الگوهای دیوان‌سالاری و آداب مملکت‌داری ایرانی - اسلامی دوره سامانی به دوره غزنوی انتقال یافت. در دوره غزنوی روند اقتباس سنن اداری و تشکیلات دیوانی را دبیران، اهل دیوان و مردان اهل قلم که پیش‌تر در حاکمیت‌های سامانی و آل‌بویه بودند و پس از تضعیف و فروپاشی ایشان به استخدام غزنویان درآمدند، شدت بخشیدند. دیوان‌های دوره سامانی البته با تفاوت‌ها و تغییراتی در دوره غزنوی وجود داشت. نقش دیوان‌سالاران ایرانی در انتقال آداب و رسوم و سنت‌های سیاسی - اداری و دیوانی به غزنویان و سلسله‌های ترک‌تبار بعدی بسیار اساسی و مهم بود. این طبقه پس از آنکه به استخدام حکومت غزنوی درآمدند، موفق شدند مناصب مهم دیوان‌سالاری و وزارت را از آن خود کنند و فنون و مهارت‌های خود را در اداره آن‌ها به کار برند (نک: تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۳: ۱۵۸؛ باسورث، ۱۳۷۸: ۵۵ - ۵۷).

دبیران و سنت‌های دیوانی دولت سامانی که در دوره غزنوی به کار گرفته شدند، سبب گردش چرخ‌های دولت سلطان محمود و مسعود غزنوی شدند. وزیران ایرانی به مانند دوران سابق امور دیوانی و اداری، دولت بزرگ غزنوی را در اختیار داشتند. ابوالفضل اسفراینی، احمد بن حسن میمندی، حسنک وزیر، احمد بن عبدالصمد شیرازی و همکاران به شکوفایی و رونق دولت غزنوی افزودند.

از سوی دیگر با ورود غزنویان به صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی ایران، شاهد تغییرات عمده‌ای در برخی از مناسبات مهم سیاسی و حکومتی هستیم. به دلیل رویارویی و تقابل دو عنصر و فرهنگ ایرانی و ترک، چالش‌ها و برخوردهایی میان این دو عنصر ایجاد شد و این چالش‌ها به مناسبات میان سلطنت (عنصر ترک) و وزارت

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

(عنصر ایرانی) کشیده شد و بر آن تأثیر گذاشت و روابط میان آنان را دگرگون کرد و آن را از مسیر عادی خود خارج ساخت.

از زمان سیطره نظامیان بر حاکمیت ایران که به‌ویژه از نیمه‌های دوم امارت سامانیان انجام شد، به تدریج سنت‌ها و الگوهای ایجاد و تداوم یافت. این سنت‌ها و الگوهای جدید ناشی از شرایط و مقتضیات نو حاکم شده در جامعه آن روز ایران بود که می‌توان گفت در مواردی کاملاً جدید و نوآیین به‌شمار می‌رفتند.

تا پیش از سیطره نظامیان بر دولت سامانی و به‌ویژه تا پیش از حاکمیت ترکان - که نخستین بار با تشکیل سلسله غزنوی انجام شد - وزارت و نهاد مربوط به آن دارای موقعیت نسبتاً با ثباتی بود و وزیر از لحاظ سلسله‌مراتب قدرت پس از امیر قرار داشت و دومین فرد قدرتمند حکومتی و کشوری بود. این سستی بود که از دوره باستان وجود داشت و در دوره سامانیان هم به‌چشم می‌خورد؛ اما پس از غلبه نظامیان بر امور حکومت و تشکیل سلسله غزنوی، وزارت به منصبی بی‌ثبات و ناستوار تبدیل شد و هر آن دستخوش نیت و مقاصد صاحبان قدرت و به‌ویژه سلطنت قرار گرفت. بنابراین، وزارت دیگر منصب رشک‌برانگیزی نبود که زمانی آمال و آرزوی بسیاری از صاحبان مقامات بزرگ بود و همواره در جست‌وجوی آن بودند.

این نوشتار قصد دارد به بررسی روابط میان سلطنت و وزارت بپردازد و درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌های اصلی است: آیا میان دو نهاد سلطنت و وزارت در دوره غزنوی تعامل وجود داشت و یا اینکه میان ایشان تعارض و تقابل برقرار بود؟ تقابل و رویارویی میان آنان ناشی از جنگ قدرت بود یا ناشی از تضاد و تقابل میان دو فرهنگ، دو اندیشه، دو نگرش و دو زندگی متفاوت، یکی دیوان‌سالاری و شهری و دیگری نظامی و سپاهی‌گری؟

### پیشینه پژوهش

در کتاب‌های مربوط به دوره غزنوی، شاهد بحث‌های کلی و اشاراتی گذرا به روابط میان سلطنت و وزارت هستیم. به‌ویژه در مقالات و شرح‌حال‌های متعددی که درباره وزیران دوره غزنوی موجود است، درباره نحوه عملکرد و اقدامات سلاطین غزنوی

نسبت به وزیران، به مسائل و مباحثی درباره مناسبات میان سلطنت و وزارت برخورد می‌کنیم که بیش‌تر توصیفی و واقع‌نگاری است. در برخی از مقالات نوشته‌شده به‌صورت موردی و تک‌نگاری به برخی از زوایای مسائل درونی میان سلطنت و وزارت پرداخته شده است؛ ازجمله محمدعلی همایون کاتوزیان در مقاله‌ای با نام «ذکر بر دار کردن امیر حسنک وزیر»<sup>۱</sup> به بررسی ابعاد مختلف و اساسی اختلاف و تضاد میان دو عنصر ایرانی و ترک و در نتیجه برخورد و نبرد میان آنان می‌پردازد و اینکه درنهایت، عنصر سپاهی ترک (سلطان مسعود) به‌دلیل سلطه بر عنصر دیوان‌سالاری ایرانی (حسنک) آن را از میان بر می‌دارد. اکرم بهرامی در مقاله «وزرای دوره غزنویان»<sup>۲</sup> در چندین شماره به بررسی طاهر مستوفی دبیر، ابوالفضل اسفراینی، بوسهل زوزنی و ... در دیوان‌سالاری حکومت غزنوی می‌پردازد، بدون آنکه وارد مسائل و پدیده‌های درونی میان سلطنت و وزارت و مناسبات میان آنان شود.

اسماعیل شفیق و سمیرا جهان‌رمضان در مقاله «سیمای حسنک وزیر در متون ادبی تاریخی دوره غزنوی»<sup>۳</sup> به بررسی شخصیت و ابعاد مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی حسنک وزیر در متون ادبی و تاریخی می‌پردازند. رضا ستاری و مراد اسماعیلی در مقاله «بررسی نقش وزیران ایرانی در احیا و گسترش هویت ملی در دوران حکومت عباسیان، سامانیان، غزنویان و سلجوقیان»<sup>۴</sup>، به بررسی نقش وزیران ایرانی در دولت‌های عباسی، سامانی، غزنوی و سلجوقی در احیا و گسترش هویت ملی و تلاش‌ها و خدمات مهم آنان در این زمینه می‌پردازند.

همه این‌ها و نوشته‌هایی از این دست فارغ از زوایای درونی مناسبات میان سلطنت و وزارت به شرح گوشه‌هایی از این مسائل می‌پردازند و یا دربردارنده توصیف و سرگذشت وزیری معین است. در نوشتار پیش رو تلاش می‌شود به بررسی زوایای مختلف درونی روابط میان نهاد سلطنت و وزارت و موقعیت هر کدام از آن‌ها در دوره غزنوی و نتیجه‌ای که از آن عاید سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه می‌شود، پرداخته شود.

### موقعیت و جایگاه وزارت در دوره غزنوی

غزنویان - که بر روی ویرانه‌های حکومت سامانی قدرت خود را تشکیل دادند - بسیاری از سنت‌های سامانیان را به ارث بردند. آن‌ها با رها کردن خاستگاه خود که بیابان‌های آسیای مرکزی بود، با علاقه و اشتیاق سنت‌های حکومتی ایران اسلامی را اقتباس کردند و حتی بیش‌تر از سامانیان به آداب و رسوم و سنت‌های ایرانی علاقه‌مند شدند و ویژگی‌های زندگی ایرانی را با آغوش باز پذیرفتند.<sup>۵</sup>

در دوره غزنوی به مانند دوران گذشته، وزارت دارای اهمیت و جایگاه ویژه‌ای بود. سلاطین غزنوی به‌درستی پی برده بودند که به هیچ روی نمی‌توان از نقش و جایگاه وزارت در دستگاه اداری و دیوانی چشم پوشید. بنابراین، سعی می‌کردند بهترین و کارداران‌ترین اشخاص را به خدمت خویش بگمارند.

سلطان محمود غزنوی پس از برکناری میمندی از وزارت در سال ۴۱۶ق (۱۰۲۵م) از واگذاری این منصب به دیگری ناایمن و نگران بود تا جایی که به فکر خالی گذاردن جایگاه آن افتاد و این مسئله را با بونصر مشکان - رئیس دیوان رسالت - در میان گذاشت؛ ولی بونصر مشکان او را از این فکر منصرف و لزوم وجود وزیر را در پادشاهی تشریح کرد (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۸۸ - ۱۹۰).

سلاطین غزنوی گذشته از آگاهی از لزوم وجود وزیر در حاکمیت، به یقین به ضرورت وجود و حضور وزیر در تشکیلات حکومتی و فرمانروایی خود پی برده بودند. بیهقی می‌گوید که سلطان مسعود غزنوی پس از فوت میمندی در سال ۴۲۴ق (۱۰۳۲م) خود اشاره می‌کند که وزیر لازم است؛ «چرا که بی‌واسطه او کار راست نیاید» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۶۷)؛ زیرا شاهان غزنوی در بهترین حالت جز جهانگیری هنر دیگری نمی‌داشتند، در حالی که رتق و فتق امور کشور، به‌طور کلی به وزیران واگذار شده بود (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۰).

علاوه بر آن، رجال و وزرای سلاطین غزنوی در تحکیم ثبات و پایه‌های حکومت ایشان نقش مهمی را ایفا می‌کردند. برای نمونه، هنگامی که حسن میکال - حسنک وزیر - از سوی سلطان محمود به ریاست نیشابور رسید، با اقدامات خود در تحکیم مشروعیت پادشاهی سلطان محمود کوشید. در این زمینه حسنک سعی در از بین بردن

فتنه کرامیان کرد و با اقدامات سخت و خشونت‌آمیز خود صاحبان همه مذاهب و به‌خصوص علویان را در نیشابور تحت سلطه گرفت؛ به‌گونه‌ای که ایشان سایه سلطان را پذیرفتند و تحت فرمانبرداری و اطاعت او برآمدند (عتبی، ۱۳۴۵: ۴۰۰).

از این رو بود که شاهان غزنوی از سوی وزرا بر رعایا حکومت می‌کردند و خلاف میل خود به وزیران نیازمند بودند و نمی‌توانستند از وجود ایشان چشم‌پوشی کنند. گذشته از آن، وجود رجال و وزیران در پادشاهی زینت و بزرگی دربار و دستگاه بود. از این رو، غزنویان به فراهم آوردن شاعران، دانشمندان و بزرگان در دربار خود اقدام و این مسئله را از افتخارات خود قلمداد می‌کردند.

به همان میزان که غزنویان با اصول و قواعد سیاسی - اداری ایران آشنا شدند و آن‌ها را به‌کار گرفتند؛ ولی با روی کار آمدن ایشان، مسائل و پدیده‌های نوینی نیز پدیدار شد. با تشکیل حکومت غزنویان به‌تدریج مقتضیات و شرایط نظام و ساختار قبیله‌ای و سپاهی‌گری بر شؤن و جوانب جامعه ایرانی پدیدار شد. به‌تبع دیوان‌سالاری ایران و نظام سیاسی مبتنی بر نظام اجتماعی مدنی در برابر مقتضیات و شرایط نظام قبیله‌ای و سپاهی‌گری قرار گرفت. پس از آن به‌تدریج سنن، ساختارها و تشکیلات سیاسی و حکومتی و اداری ایران در پاره‌ای وجوه مواجه با تغییرات و تحولات شد.

سلاطین غزنوی پادشاهان مستبدی بودند که حاکمیت خود را به زور شمشیر و ارعاب خلق نگاه می‌داشتند. اگرچه ایشان از رؤسای کشوری و لشکری برای رأی‌زنی و مشورت در امور مهم استفاده می‌کردند؛ ولی این چیزی بیش‌تر از مجلس مشورت نبود. سلطان محمود سخن هیچ‌کسی را نمی‌پذیرفت و سلطان مسعود نیز به سخن‌چینان و فتنه‌انگیزان بیش‌تر اهمیت می‌داد تا وزیران کارآمدی مانند احمد عبدالصمد شیرازی. درواقع، سلطان ملزم نبود که نظرات و رأی وزیران را بپذیرد و وزیر در این نظام پادشاهی، اگرچه دارای اهمیت فراوانی بود؛ ولی موقعیت متزلزل و بی‌ثباتی داشت.

اگرچه منصب وزارت شغل مهم و بااهمیتی بود؛ ولی منصب ناپایداری بود و هر آن دستخوش تعصب و حرص و آز سلاطین غزنوی قرار داشت. گذشته از طبیعت و سرشت مستبدانه شاهان غزنوی، نظارت گسترده وزیر بر امور و به‌ویژه منابع درآمد و

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

مالیات قلمرو فرمانروایی، همواره حسادت و ناراحتی سلاطین غزنه را بر می‌انگیخت و آن‌ها در تلاش بودند تا با استفاده از قدرت پادشاهی و حرص مال‌اندوزی خود به دارایی‌های شخصی وزیر دست اندازند. از این رو، اگرچه قدرت برتر و فائزۀ سلطان، همه‌آحاد جامعه و همه‌مقام‌های بلندپایه دولتی را تهدید می‌کرد؛ ولی وزیر بیش‌تر از همه در معرض تهدید و غضب سلطان غزنوی قرار داشت.

استبداد و خودرأیی سلطان محمود به‌جایی رسیده بود<sup>۶</sup> که احمد بن حسن میمندی وزیر، در دوره مسعود درباره او چنین می‌گفت: «امیر ماضی [سلطان محمود] مردی بود مستبد به رأی خویش» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۳۴۸). محمود به کرات با نظرات صائب و خردمندانه وزیرانش مخالفت می‌کرد. در دوره غزنوی جای حکمت و فلسفه و خردگرایی دوره‌های سامانی و آل‌بویه را تعصب خشک سنی‌گرایی اشغال کرد. این مسئله بسیار با معنی و پراهمیت است. دیگر از آن محیط تسامح و تساهل مذهبی و فکری دوره‌های پیشین که اندیشه‌های نو و تفکرات خلاق به منصه ظهور می‌رسید، خبری نبود. محمود غزنوی در تمام مدت سلطنت خود (۳۸۷ - ۴۲۱ ق/ ۹۹۷ - ۱۰۳۰ م) در تعقیب قرامطه و اسماعیلیه برای نابودی همه اندیشه‌های مخالف حکومت خود و عباسیان تلاش کرد و به هیچ اندیشه و تفکر مخالفی مجال ابراز وجود و فعالیت نداد.

بیهوده نیست که از زمان چیرگی نظام سپاهی‌گری بر ایران، دیگر از دودمان‌ها و خاندان‌های بزرگ و وزارت‌پیشه و دیوان‌سالار ایرانی دوره‌های پیشین - که نسل‌اندرنسل عهده‌دار مناصب خطیر وزارت، رسالت، وکالت و .... بودند - خبری نیست. خاندان‌ها و دودمان‌های اصیل و نجیب ایران به همراه اندیشه‌ها و افکار خود به‌تدریج از صحنه خارج شدند<sup>۷</sup> (یوسفی، ۱۳۶۸: ۱۷۹ - ۱۸۸).

در این زمینه، به‌تدریج شاهد بر هم ریختن تعادل و ثبات برخی از جنبه‌های نظام حکومتی هستیم. این امر به‌ویژه در دیوان‌سالاری و وزارت به‌نحو محسوسی به‌چشم می‌خورد. با چیرگی نظام سپاهی‌گری بر ایران، تعادل ناپایدار میان دو نهاد سلطنت و وزارت، دستخوش تزلزل و بی‌ثباتی شد و رفته رفته مقام وزارت به مقامی ناامن و نامطمئن تبدیل شد (نک: طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۰).

پس از چیرگی نظام سپاهی‌گری بر ایران، وضعیت نو آئینی در ایران‌زمین پدیدار شد. عنصر و فرهنگ ایرانی در برابر عنصر و فرهنگ سپاهی‌گری قرار گرفت. رویارویی ایرانیان با ایشان به تعارض، شکاف و ناهماهنگی میان نظام مدنی و فرهنگ مدنی در برابر نظام و فرهنگ قبیله‌ای و سپاهی‌گری انجامید و درواقع به‌نوعی چالش و کشمکش میان اهل قلم و نظام سپاهیگری تبدیل شد.

این مسئله پس از روی‌کارآمدن غزنویان، به‌تدریج شدت و عمق گرفت. اگر در دوره سامانی پس از قدرت‌گیری امرای نظامی ترک، تعارض و کشمکش میان دو عنصر دیوان‌سالاری و نهاد وزارت با غلامان و سپهسالارن ترک بود، پس از بر تخت نشستن غزنویان، این مسئله علاوه بر این، به مبارزه میان دیوان‌سالاری و نهاد وزارت با نهاد سلطنت و پادشاهی - که اینک روند ترکی شدن آن آغاز شده بود - تبدیل شد.

هر دو طرف برای اثبات لیاقت و شایستگی خود و حتی خارج ساختن قدرت از طرف مقابل و نیز برای تثبیت و استحکام موقعیت خود، دست به اقدامات و تشبیهاتی زدند. اسفراینی، احمد بن حسن میمندی، حسنک وزیر، احمد بن عبدالصمد شیرازی، عمیدالملک کندری، خواجه نظام‌الملک طوسی و .. برای مقابله و ایستادگی در برابر سلطنت و پادشاهی - نظام سپاهی‌گری - تا آنجا که توانستند دست به اقداماتی زدند. نظام سلطنت نیز در برابر ایشان ساکت نشست و درواقع، عزل و قتل وزیران، عکس‌العمل و پاسخ نظام سپاهی‌گری به آنان بود که سعی در حفاظت از جایگاه خود داشت.

در وضعیت نوآیینی که پس از چیرگی نظام سپاهی‌گری در ایران پدید آمده بود، نظام خودکامه و لجام‌گسیخته شاه و فرمانروا تا بدانجا منتهی شد که مال و جان دولت‌مردان بزرگ در برابر اراده آن ایمنی و ثبات نداشت. اسفراینی، میمندی، حسنک وزیر و ده‌ها تن دیگر به اشاره سلطان به‌راحتی عزل و به دیار نیستی رهسپار شدند. سرنوشت بیشتر رجال و مردان بزرگ در فرمانروایی ایشان به عزل، حبس، مصادره و سوگند برای آشکار کردن ثروت و اموال و قتل آن مردان بزرگ انجامید.

### تقابل سلاطین غزنوی با وزیران



رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

ابوالعباس فضل اسفراینی نخستین وزیر سلطان محمود بود که در سال ۳۸۴ق/۹۹۴م به وزارت رسید. او هفده سال در این منصب بود. ثعالبی به تعریف و تمجید از اسفراینی پرداخت و از او به منزله کسی که به رشد، تثبیت قلمرو، افزایش درآمد و آبادانی دولت غزنوی اقدام کرد، یاد می‌کند (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۹۳ق/ ۱۹۷۳م: ۴۳۷ - ۴۳۹). برخی دیگر از منابع از اقدامات او در مملکت‌داری و توجه به آبادانی و عمارت و دستگیری از رعایا و مردم سخن می‌گویند. عوفی از مدرسه‌ای که اسفراینی در بلخ عمارت فرمود و از مهمان‌دوستی و مردم‌دوستی و کرم و سخاوت او مطالبی می‌گوید (عوفی، ۱۳۶۳: ۲۳۲ - ۲۳۴). از سوی دیگر اسفراینی به ایران و زبان و ادبیات فارسی دل‌بستگی بسیاری داشت. او از مشوقان فردوسی برای اتمام شاهنامه بود و سعی در برگرداندن نوشته‌های چندی از عربی به فارسی کرد (اقبال، ۱۳۲۳: ۱۵۸). شور و عشق اسفراینی به زبان و ادبیات فارسی تا بدانجا بود که دستور داد دفاتر و دواوین دولتی غزنه از عربی به فارسی برگردانده شود.<sup>۸</sup>

اسفراینی پس از هفده سال وزارت در سال ۴۰۱ق (۱۰۱۱م) عزل شد و به زندان افتاد و اموالش نیز مصادره شد. (نک: عتبی، ۱۳۴۵: ۳۳۸ - ۳۳۹؛ شبان‌کاره‌ای، ۱۳۶۳: ۵۲). رسم سوگند دادن وزیر به هنگام عزل و مصادره اموال وی رسم ناپسندی بود که در سراسر تاریخ دوره غزنوی وجود داشت. اسفراینی را سوگند دادند که اگر چیزی دارد بروز دهد و از وی خط و پیمان گرفتند که اگر چیزی داشت و نگفت و سپس پیدا کردند، خونش حلال باشد (عتبی، ۱۳۴۵: ۳۳۹ - ۳۴۰؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۵۱؛ عوفی، ۱۳۳۵: ۱۹۱؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۳۹). سرانجام، با ترتیب دادن توطئه‌ای، اسفراینی را در زندان به قتل رساندند (عتبی، ۱۳۴۵: ۳۴۰؛ فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۱۱۳ - ۱۱۴؛ غفاری کاشانی، ۱۴۰۴ق: ۱۰۱، ۱۰۲).

شیخ جلیل شمس‌الکفاه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی از مشهورترین وزرای دوره غزنوی است که پس از عزل اسفراینی از وزارت، وزیر محمود شد. نخستین دوره وزارت او در سال‌های ۴۰۴ تا ۴۱۶ق (۱۰۱۴ - ۱۰۲۵ م) بود. میمندی با کمال قدرت، قاطعیت و شایستگی به اداره امور اقدام کرد. او موفق شد «عدل و انصاف و آبادانی و انتظام را در مملکت فراهم آورده و ایام فترت و محنت را از میان ببرد» (نک: عتبی،

۱۳۴۵: ۳۴۶)؛ ولی با این همه موفق نشد طبیعت و خوی مستبدانه سلطان محمود را تغییر دهد. درواقع، برنامه‌ها و نظرات متین و صائب میمندی در برابر اراده قاهر سلطان غزنوی محکوم به شکست بود. سلطان محمود غزنوی زمانی که با پیشنهاد ترکمانان برای ساکن شدن در خراسان و سرزمین‌های نسا و باورد و جام و با خرز مواجه شد، مجلس مشاوره‌ای مرکب از احمد بن حسن میمندی وزیر و آلتون تاش و ارسلان جاذب - سرداران خود - تشکیل داد. ایشان مخالف نظرات و پیشنهادات ترکمانان بودند. میمندی گفت: «مصلحت نیست قومی را که عم ایشان و امیرشان در بند تو است به دست خود به مملکت آوردن که راه‌ها بیاموزند و وقوف حاصل کنند و فردا دردسری باشد» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۸۰). به همان نسبت ارسلان جاذب و آلتون تاش نیز تلاش کردند که با ارائه دلایل منطقی سلطان محمود را از پذیرش درخواست ترکمانان بر حذر دارند؛ ولی سلطان محمود نه تنها به نظرات ایشان اهمیت نداد؛ بلکه گفت: وزیر می‌خواهد تا ما را لشکری رایگان نباشد» (همان‌جا) و به این ترتیب نظرات بزرگان را نپذیرفت و چهار هزار خانور ترکمان را از جیحون گذرانید و به خراسان آورد و در حدود باورد و نسا و طوس سکنی داد (نک: همان‌جا؛ بیهقی، ۱۳۵۰: ۳۴۸؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۱). البته، نتایج آن در آینده‌ای نه چندان دور آشکار شد!

مهم اینکه، سلطان محمود خود نیز به کفایت و شایستگی میمندی و اقدامات و عملکردهای او کاملاً واقف بود و به‌خوبی می‌دانست که میمندی وزیری به‌غایت کاردان و شایسته است. سلطان در گفت‌وگوهای خود با بونصر مشکان به این مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید: «این احمد مردی است سخت کافی و کاردیده و کارآزموده و در کار راندن مرا بی‌دردسر می‌دارد» (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۶۰؛ نیز نک: عوفی، ۱۳۳۵: ۴۹).

میمندی همچنان تا سال ۴۱۶ ق (۱۰۲۵م) در وزارت سلطان محمود بود؛ ولی به یک‌باره این رجل کارآزموده در آن سال دچار خشم سلطان محمود شد از وزارت عزل و بر کنار شد (منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۴۲ - ۴۳؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۵۳؛ ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۱۳؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۴۰).

رسم نکوهیده مصادره اموال وزیر، پس از بر کناری میمندی از وزارت درباره وی به بدترین شکل ممکن انجام گرفت. سلطان محمود برای دست یافتن و بیرون کشیدن

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

ثروت و دارایی میمندی از بدترین دشمنان او استفاده کرد. ساروغ و عبدالحمید از بزرگ‌ترین دشمنان میمندی از سرخس فرا خوانده شدند تا به‌منزلهٔ مستخرج<sup>۹</sup> در این زمینه دست به‌کار شوند (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۷۱ - ۱۷۲). ابن اثیر می‌نویسد که مال و عوارضی به ارزش پنج هزار دینار (پنج میلیون) از میمندی گرفتند (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۱۳). گذشته از این، به روایتی او را برای بروز دادن ثروت‌های احتمالی پنهانی خود سوگند دادند (فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۱۲۷). در پایان، میمندی را به قلعهٔ کالنجر<sup>۱۰</sup> بردند و در آنجا زندانی کردند (منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۴۲ - ۴۳؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۵۳ - ۱۷۸؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۵۲).

عزل میمندی پس از ۱۸ تا ۱۹ سال وزارت و با اقداماتی که در جهت رضایت مردم و دستگاه سلطنت و رونق و رفاه دولت غزنونی انجام داده بود<sup>۱۱</sup>، از یک سو موقعیت متزلزل و بی‌ثبات وزارت را در برابر مقام سلطنت و از سوی دیگر در برابر دیگر قدرت‌های موجود جامعه عیان می‌سازد. میمندی بدون اینکه واقعاً جرمی را مرتکب شده باشد، در مسیر توطئه‌ها، اغراض و مطامع اطرافیان سلطان که ذهنیت وی را نسبت به او آلوده ساختند، قرار گرفت. سلطان محمود بدون هیچ توجیه خردمندانه‌ای از قدرت مستبدانهٔ خود استفاده و فرمان عزل میمندی را صادر کرد. جالب آنکه سلطان برای برکناری میمندی از وزارت هیچ خطای بزرگ و غیرقابل بخشایشی را برای وی نتوانست مطرح کند و در برابر پرسش میمندی از او - که به چه گناهی وی را برکنار می‌نماید - پاسخی جز گفتن بهانه‌های واهی نداشت. از پس عزل میمندی بود که اختلال و ضعف بسیار به پادشاهی محمود رسید و در آن موقع بود که سلطان به ارزش میمندی در دولت خود بیش از پیش واقف شد و بسیار زود از عزل او پشیمان شد (عوفی، ۱۳۳۵: ۴۹).

محمود پس از عزل میمندی و خطراتی که از جانب ترکمانان او را تهدید می‌کرد، همواره می‌گفت: «مرا در جمیع عمر دو خطا افتاده و هر دو باز یافته‌ام و فایده‌ای ندارد: یکی آوردن ترکمانان و یکی عزل وزیر احمد بن حسن میمندی» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۸۰). شبانکاره‌ای در ادامه می‌نویسد که خلل کار سلطان از این دو خطا بود.

استبداد رأی و سرشت خودخواهانه سلطان محمود یک‌بار دیگر در انتخاب حسنک به وزارت به نمایش گذاشته شد. محمود حسنک را پس از عزل میمندی به وزارت خویش برگزید. حسنک دو دوره عهده‌دار مقام وزارت دولت غزنوی شد. دوره نخست آن در دوره سلطان محمود در سال‌های ۴۱۶ تا ۴۲۱ ق (۱۰۲۵ - ۱۰۳۱ م) بود و دوره دوم آن در دوره پادشاهی کوتاه‌مدت محمد، فرزند سلطان محمود (۴۲۱ - ۴۲۲ ق/ ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ م).

حسنک از دست‌پروردگان دربار سلطان محمود بود و از آن رو محمود بسیار به او علاقه داشت. سلطان محمود پس از عزل میمندی از وزارت در سال ۴۱۶ ق (۱۰۲۵ م) اگر چه تمایلش به حسنک قرار گرفته بود؛ ولی به‌طور کل در انتخاب وزیر و واگذاری این منصب مردد و پریشان بود و حتی به‌نوعی تصمیم گرفته بود که این منصب را به کسی واگذار نکند و خود به اداره آن مشغول شود. این مسئله اگرچه تا حدودی به سرشت مستبدانه سلطان محمود بازمی‌گشت؛ ولی سعایت‌ها و فتنه‌های اطرافیان میمندی نیز در این تصمیم محمود بی‌تأثیر نبوده است. سلطان محمود به‌طور کل نسبت به وزیران و عملکردهای ایشان دچار تردید و تزلزل شده بود و تحت تأثیر تلقینات دشمنان میمندی تصور می‌کرد که هدف وزیران، ربودن و غصب مقام سلطنت و پادشاهی بود و لذا ایشان را دشمنان پادشاهان تصور می‌کرد. محمود در گفت‌وگویی که با بونصر مشکان داشت این مطلب را با وی در میان گذاشت و بدینی خود را درباره وزیر عنوان کرد؛ ولی بونصر مشکان موفق شد با ارائه دلایل و نقل سخنانی محمود را از تصمیم خود منصرف و وی را وادار به انتخاب وزیر کند. بونصر مشکان حضور و وجود وزیر را در پادشاهی از ضروریات عنوان کرد که بدون او کارها به نظام و قاعده در نمی‌آمد (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۹۰). پس از آن بود که محمود به پیشنهاد بونصر مشکان مجلس مشاوره‌ای ترتیب داد تا تکلیف وزارت را تعیین کند (نک: همان، ۱۸۸ - ۱۹۰).<sup>۱۲</sup>

در مجلس مشاوره‌ای که در این زمان برای انتخاب وزیر تشکیل شد اسامی اشخاصی چند به‌منزله نامزد اعلام شد. نام حسنک نیز در میان اسامی نامزدها مشاهده می‌شد و نظر سلطان محمود صریحاً بر او قرار گرفت. ارکان دولت محمودی به‌دلیل

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

اینکه تمایل سلطان محمود را به حسنک مشاهده کردند همه به اتفاق به او رأی دادند و به این ترتیب حسنک با وجود جوانی و بی‌تجربگی با نظر و خواست سلطان محمود به وزارت انتخاب شد (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۶۷ - ۴۶۸؛ منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۴۳ - ۴۴؛ فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۱۴۳ - ۱۴۴).

مجلس مشاوره مزبور جز مجلس نمایشی چیزی بیش نبود و اعضای مجلس مجبور بودند نظر و خواست سلطان را بر نظر و خواست خود و همچنین، بر منافع و مصالح مملکت ترجیح دهند. چه بسا بسیاری از ایشان که حسنک را برای وزارت سلطان، جوان و بی‌تجربه می‌دانستند سکوت کردند و مجبور به پذیرش نظر سلطان شدند. به این ترتیب، حسنک - که به شیخ خطیر نیز معروف بود - به وزارت رسید (فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۱۴۳ - ۱۴۴). در سال ۴۱۶ ق (۱۰۲۵ م) چون سلطان خود حسنک را پرورده بود و حسنک نیز کاملاً در مسیر اطاعت از مقام سلطنت حرکت می‌کرد، بنابراین، کسی جرئت تعرض به وی را نداشت و سلطان خود در برابر تعرض‌ها و خطرات احتمالی - که مقام حسنک را تهدید می‌کرد - از وی محافظت می‌کرد.

مسائلی عمده پس از مرگ سلطان محمود روی داد و موقعیت متزلزل و بی‌ثبات وزارت را آشکار ساخت. وزارت حسنک وزیر در دوره دوم آن در معرض تقابل و تعارض سخت با مقام سلطنت قرار گرفت. سلطان مسعود زمانی که به قدرت رسید (۴۲۱ ق / ۱۰۳۰ م) برای خارج ساختن حسنک از میدان، اتهام کهنه‌قرمطی بودن را در باب حسنک عَلم کرد. قَرمطی بودن حسنک اتهامی ساختگی و کهنه‌ای بیش در از بین بردن او نبود و همه مورخان و نویسندگان از بیهقی گرفته تا گردیزی و دیگران همه به این معنی اشاره کرده‌اند (نک: بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۴ - ۲۲۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۴ - ۴۲۵؛ منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۴۴؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۹۲؛ باسورث، ۱۳۷۸: ۱۸۵؛ تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۳: ۱۶۴؛ کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۸۶).

اتهام قَرمطی بودن حسنک و ساختگی بودن آن را بیهقی به‌عینه آشکار می‌سازد و آن زمانی است که پس از گرفتن اموال حسنک و انتقال آن‌ها به امیر مسعود بیهقی چنین می‌گوید:

و آن روز و آن شب تدبیر بر دار کردن حسنگ در پیش گرفتند و دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکان که از بغداد آمده‌اند و نامه خلیفه آورده که حسنگ قرمطی را بر دار باید کرد و به سنگ باید کشت تا بار دیگر بر رخم خلفا هیچ کس خلعت مصری نپوشد و حاجیان را در آن دیار نبرد (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۳۲).

به این ترتیب، زمینه‌های نابودی حسنگ فراهم شد و بوسهل زوزنی عارض، به‌منزله یکی از مهم‌ترین دشمنان حسنگ، کارگردان و توطئه‌گر ماجرا - که در راستای خواسته‌ها و نظرات مسعود حرکت می‌کرد - جریان دستگیری و اعدام حسنگ را در اختیار گرفت. حسنگ از سوی مأموران بوسهل دستگیر شد و بوسهل زوزنی انواع اذیت و آزار و تخفیف و استخفاف و اهانت را نسبت به او روا داشت (همان، ۷۲، ۲۲۳ - ۲۲۴).

سلطان مسعود به‌ظاهر، از وزیر خود میمندی - که در این دوره مجدداً به وزارت سلطان منصوب شده بود - در باب حسنگ نظر خواست. میمندی تلاش کرد تا رأی سلطان را نسبت به حسنگ تغییر دهد؛ ولی موفق نشد (همان، ۲۲۴ - ۲۲۷). سلطان مسعود به میمندی دستور داد تا جلسه‌ای ترتیب دهد و ضمن آن همه اموال و املاک حسنگ به سلطان فروخته و به نام او ثبت شود و در این باره قبالة و سند نوشته و گواهان و شاهدانی نیز گرفته شود (همان، ۲۲۸). میمندی نیز چنین کرد و بنابراین، همه اموال و املاک حسنگ به سلطان مسعود فروخته شد و به او انتقال یافت. گواهانی نیز گرفته و قبالة‌ها نوشته شد (همان، ۲۲۸ - ۲۳۱).

این مسئله به‌روشنی سرشت مستبدانه سلطان مسعود را نمایان می‌سازد. او در همه - حال از تصرف اموال و املاک رجال دولت ابا نداشت و در این باره درست مانند پدر خود محمود رفتار می‌کرد. با این تفاوت که مسعود با ظاهری شرعی و قانونی حسنگ را وادار کرد که همه اموال و ثروت خود را در قبال مبلغ آن به او واگذار کند. به این ترتیب، مسعود به ثروت گزافی نائل آمد؛ زیرا حسنگ یکی از متمول‌ترین و ثروتمندترین رجال دولت غزنوی به‌شمار می‌رفت.

این چنین بود که در سال ۴۲۲ ق (۱۰۳۱ م) حسنگ را در بلخ (در این زمان سلطان مسعود در بلخ اقامت داشت) به‌دستور سلطان مسعود بر دار کردند (همان، ۲۳۲ - ۲۳۶؛

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۴ - ۴۲۵؛ منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۴۴؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۴۵). همه منابع اتفاق نظر دارند که حسنک عاقبت قربانی اغراض و مطامع و خودکامگی لجام گسیخته مقام سلطنت شد.

### چالش سلطنت و وزارت

در وضعیت نوآیینی که پس از چیرگی نظام سپاهی‌گری در ایران به وجود آمده بود و در کشمکش و مبارزه میان وزارت و سلطنت که در این میان شکل گرفته بود، اعدام و قتل حسنک به دستور سلطان مسعود و با آن کیفیت، یک‌بار دیگر نشان داد که نهاد سلطنت به شدت در برابر نهاد وزارت ایستادگی می‌کرد و برای حفظ حاکمیت خود از اقدام به هیچ عملی رویگردان نبود؛ حتی اگر این عمل قتل و از بین بردن دولت‌مرد و رجل با اقتداری چون حسنک بود.

در وضعیت نوآیین ایجادشده، استبداد مطلقه و لجام‌گسیخته سلطان و فرمانروا آن‌چنان به اوج خود رسیده بود که مال و جان بزرگ‌ترین دولت‌مردان در برابر اراده آن ایمنی و ثبات نداشت. سلطان مسعود بدون هیچ‌گونه دغدغه‌ای همه ثروت کلان حسنک را به خود انتقال داد و از آن بابت هیچ واهمه‌ای به خویش راه نداد.

وضعیتی پدید آمده بود که نهاد سلطنت می‌باید تنها نهاد سیاسی موجود در جامعه باشد و هیچ نهاد دیگری را مجال ایستادگی و پایداری نبود. درک عمیق بونصر مشکان و میمندی از وضعیت جدیدی که در ایران ایجاد شده و دیگر امیدی باقی نمانده بود از سخنانی که ایشان به دنبال اعدام حسنک بر زبان راندند را می‌توان دریافت (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۳۶). پس از بر دار کردن حسنک بود که بیهقی چنین می‌گوید:

و آن روز که حسنک را بر دار کردند، استادم بونصر روزه بنگشاد و سخت غمناک و اندیشه‌مند بود؛ چنانکه به هیچ وقت او را چنان ندیده بودم و می‌گفت چه امید ماند؟ و خواجه احمد حسن هم برین حال بود و به دیوان نشست (همان‌جا).

درواقع، سخنان ایشان همه بازتاب نظام خودکامه‌ای بود که در ایران پدید آمده بود و همه این‌ها اسنادی هستند که فرهنگ سیاسی جامعه ایران را در هزار سال اخیر می‌توان از میان آن‌ها بیرون کشید و دریافت.

پس از این اتفاقات بود که خواجه ابونصر احمد بن محمد بن عبدالصمد شیرازی، آخرین وزیر سلطان مسعود غزنوی به وزارت رسید.

احمد بن عبدالصمد شیرازی در سال‌های ۴۲۴ تا ۴۳۲ ق (۱۰۳۳ - ۱۰۴۱ م) و همچنین، در سال‌های ۴۳۲ تا ۴۳۴ ق (۱۰۴۱ - ۱۰۴۳ م)، پس از سلطان مسعود، در پادشاهی امیر مودود نیز بر مسند وزارت قرار گرفت.

سلطان مسعود با اصرار تمام وزارت را بر گردن این رجل بزرگ نهاد. سلطان با وجود آگاهی از شایستگی‌ها و مهارت‌های احمد بن عبدالصمد و نیز اصراری که در قبولاندن وزارت خود به او کرد، مدت زیادی طول نکشید که نسبت به او بدگمان شد و حاسدان و رقیبان وزیر توانستند نظر مسعود را از او برگردانند. طبیعت مستبدانه، خودخواهانه، لجوجانه و کودکانه و تلون مزاج مسعود به دشمنان وزیر فرصت مناسبی داد و عرصه را بر وزیر تنگ کرد.

مسعود خود را برتر و بالاتر از هر رأی و مشاوره‌ای می‌شمرد و از این روی، با نصایح و تدابیر وزیر خردمند و روشن‌اندیش خود مخالفت می‌کرد. بدگمانی‌های مسعود نسبت به وزیر تا آنجا ادامه یافت که در نهان بر او موکل و مشرفی گماشت (بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۲۰ - ۶۲۴). به این ترتیب، سلطان مسعود وزیر را در کنترل و نظارت دائمی خود قرار داد. مسلم است که همه این مسائل به‌غایت موجبات رنجش و آزرده‌گی وزیر را فراهم می‌ساخت؛ ولی او از نصایح و خرده‌گیری از سیاست نادرست و بی‌خردانه سلطان مسعود دست بر نمی‌داشت و تا جایی که امکان داشت تدابیر خود را به او عرضه می‌کرد (همان، ۶۲۱). به گفته باسورث اگرچه احمد بن عبدالصمد نمی‌توانست مسعود را از تصمیم‌گیری‌های نامیمونش باز دارد؛ ولی در روش‌های نامعقول وی نفوذ تعدیل‌کننده‌ای اعمال می‌کرد (باسورث، ۱۳۷۸: ۳۲۴).

ناصران و مشفقان دولت غزنوی و همچنین، دوستان و آشنایان وزیر ازجمله بونصر مشکان تلاش کردند که بدگمانی‌های مسعود را نسبت به وزیر از میان ببرند. ایشان به‌طور موقت موفق شدند تا حدودی مسعود را با وزیر بر سر مهر آورند و لذا مسعود از رفتارها و عملکردهای خود نسبت به وزیر ابراز پشیمانی کرد (بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۲۰ - ۶۲۵)؛ ولی این وضعیت مدت چندانی نتوانست ادامه یابد. بنابراین، سلطان



رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

مسعود در تمام دوران سلطنت خود با لجاجت‌های کودکانه و اعمال نابخردانه از تدابیر و رأی روشن رجالی مانند احمد بن عبدالصمد و بونصر مشکان که امکان داشت دولت غزنوی را از خطر ترکمانان نجات بخشند بهره‌نجست و راه شکست از ترکمانان و چیرگی آنان را بر بخش وسیعی از قلمرو غزنویان هموار ساخت. همین خودکامگی و خودسری سلاطین غزنوی یکی از عمده‌ترین اسباب بر افتادن سلطه غزنویان از ایران و جای سپردن آن‌ها به ترکمانان سلجوقی بود.

در سال ۴۲۸ق (۱۰۳۷ م) در شورایی که سلطان مسعود ترتیب داد تا در باب سفر جنگی او اندیشیده شود، نظر سلطان بر این قرار گرفت که به هندوستان لشکر بکشد. احمد بن عبدالصمد و بونصر مشکان با اردوگشی سلطان به هند مخالف بودند؛ زیرا که ایشان اعتقاد داشتند به دلیل تهدید خراسان از سوی ترکمانان ضرورت ایجاب می‌کند که همه سپاه و لشکر سلطان در آنجا متمرکز باشد تا تهاجمات ترکمانان سد شود؛ اما ایشان هر چه تلاش کردند تا سلطان را از تصمیم نامیمونش بر حذر دارند، فایده‌ای نبخشید و مسعود به نصایح ایشان گوش فرا نداد و هر چه دلش خواست انجام داد (بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۹۸ - ۷۰۲). به این ترتیب، خراسان در برابر حملات ترکمانان بی‌دفاع رها شد و به‌دست آنان افتاد.

در همه این اتفاقات تعارض و تقابل نهاد سلطنت با نهاد وزارت و دیوان‌سالاری به‌عینه مشاهده می‌شود. تعارض لجاجت و خودسری و خودکامگی و هوس فرمانروایان، با خرد و دانش و تجربه و عاقبت‌اندیشی خردمندانه وزرا و دولت‌مردان ایرانی در آسیب‌شناسی شکست غزنویان و چیرگی سلاجقه بر ایران می‌باید محل توجه و دقت قرار گیرد. درواقع، همان‌گونه است که بیهقی سخن استاد بزرگ و فرهیخته خویش بونصر مشکان را درباره مسعود می‌گوید: «و این خداوند ما (امیر مسعود) همه هنر است و مردی، اما استبداد عظیم دارد که هنرها را می‌پوشد» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۶۳). بیهقی در ادامه می‌گوید: «و راست چنان آمد که وی گفت» (همان‌جا).

سخن بونصر مشکان اشاره‌ای بسیار پراهمیت و گویایی بر استبداد سلطان مسعود است. در وضعیت جدید خودکامگی لجام گسیخته، سلطان غزنوی اجازه فضیلت‌سالاری و شایسته‌سالاری و کارایی هنرهای هنرمندان را نمی‌داد. آسیب‌شناسی ژرف بونصر

مشکان و امثال او از زوال قدرت غزنویان و به تبع زوال ایران در سخنان ایشان هویداست.<sup>۱۳</sup>

در چنین وضعیتی است که همواره سوءظن و بدگمانی و بداندیشی از دولت‌مردان و رجال ایرانی و ترس از شریک شدن ایشان در قدرت پادشاهی، در نهاد فرمانروایان و شاهان وقت حکم‌فرما بود.<sup>۱۴</sup>

جالب اینکه سلاطین غزنوی خود بر این خلق‌و‌خوی خویش واقف بودند. سلطان مسعود درباره احمد بن عبدالصمد شیرازی به بونصر مشکان چنین می‌گوید: «خدای عزوجل داند که این وزیر راست و ناصح است و از چنین تهمت‌ها دور، اما ملوک را خیال‌ها بندد و کس به اعتقاد و بدل ایشان چنانکه باید راه نبرد و احوال ایشان را در نیابد» (همان، ۶۲۰).

مشاهده می‌شود که مسائل و عوامل مذکور سبب ایجاد شکاف و تعارض میان نهاد سلطنت و نهاد وزارت می‌شد. از نشانه‌های بسیار آشکار و قابل تأمل این تعارض و شکاف، کاسته شدن نفوذ، وظایف و اختیارات وزارت بود. از مفاد تاریخ بیهقی و دیگر تواریخ دوره غزنوی استنباط می‌شود که مهم‌ترین وظیفه وزیر اداره دیوان استیفا و خزانه بود و لذا دیوان‌های رسائل، عرض، اشراف و وکالت از نظارت او خارج بودند و به این دلیل وزیر همواره در معرض تهدید و تعرض از جانب دیوان‌های مذکور به‌ویژه دیوان عرض قرار داشت.

وزارتی که در دوران رونق و اوج عصر سامانی و عصر آل‌بویه، بیشتر مسائل و امور کشوری و لشکری در اختیار آن بود اکنون در دوره غزنوی، مهم‌ترین وظیفه و عملکرد آن به حوزه مالیه و مسائل مالی فرمانروایی محدود شد و از اختیارات آن در زمینه اداره دیوان‌های دیگر کاسته شد.

روشن است که نقش وزیر در چنین نظامی نقشی فعال و همه‌جانبه نمی‌توانست باشد. به همین سبب است که برخی از مردان شایسته و خردمند آن روزگار از ورود به مناصب دولتی و به‌ویژه وزارت خودداری می‌کردند و اگر در برابر فشار دستگاه سلطنت مجبور به پذیرش مقامات و مناصب مهمی چون وزارت می‌شدند، ناگزیر درصدد ثبات و تحکیم وضعیت خود دست به اقداماتی می‌زدند. دقیقاً در همین

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

راستاست که میمندی برای پذیرش وزارت سلطان مسعود و همچنین، احمد بن عبدالصمد شیرازی برای ادامه وزارت خود در حاکمیت سلطان مسعود، از سلطان غزنوی درخواست «مواضعه» می‌کنند و فقط به شرط دریافت مواضعه است که حاضر به پذیرش وزارت و ادامه آن می‌شوند.

سلطان مسعود در سال ۴۲۲ ق (۱۰۳۱ م) وزارت خود را به احمد بن حسن میمندی پیشنهاد کرد. میمندی نپذیرفت و سلطان اصرار و پافشاری بسیاری کرد تا میمندی وزارت او را قبول کند (همان، ۱۸۲ - ۱۸۴؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۷۸ - ۱۸۰). میمندی در برابر اصرار سلطان، شرایطی را پیشنهاد و قبول وزارت او را بر پذیرش شرایط خود از جانب سلطان موکول کرد. میمندی به سلطان مسعود چنین گفت:

اما این شغل را شرایط است، اگر بنده این شرایط در خواهد تمام و خداوند قبول فرماید، یکسر همه این خدمتکاران بر من بیرون آیند و دشمن شوند و همان بازی‌ها که در روزگار امیر ماضی می‌کردند کردن گیرند و من نیز در بالای بزرگ اقامت و امروز که من دشمن ندارم فارغ دل می‌زیم و اگر شرایط در نخواهم و به‌جای نیاورم خیانت کرده باشم و به عجز منسوب گردم و من نزدیک خدای عزوجل و نزدیک خداوند معذور نباشم. اگر چنانچه ناچار این شغل مرا بیاورد من شرایط این شغل را در خواهم به تمامی، اگر اجابت باشد و تمکین یابم آنچه واجب است از نصیحت و شفقت به‌جا آرم (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۸۵، ۱۸۶؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۸۰).

سخنان میمندی نشان می‌دهد که تا چه اندازه شرایط، موقعیت و نیز زندگی وزارت در دولت غزنوی در معرض تهدید قرار داشت و وزیران برای تأمین حقوق و تثبیت موقعیت و شرایط خود دست به اقداماتی می‌زدند؛ ازجمله خواستار شرایط خود و درخواست مواضعه از سوی سلطان غزنوی بودند. میمندی برای جلوگیری از تکرار تجربیات و خطرات زمان وزارت خود در دوره سلطان محمود، سلطان مسعود را در برابر پذیرش یا عدم پذیرش شرایط و خواست‌های خود قرار می‌دهد. در اینجا است که ما با یکی از شرایط وزارت در دوره غزنوی روبه‌رو می‌شویم و آن «مواضعه» یا «مواضعت»<sup>۱۵</sup> است.

با توجه به مطالبی که بیهقی از زبان میمندی می‌آورد و همچنین، مفاد مواضعه درخواستی میمندی از سلطان غزنوی (نک: عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۸۰ - ۱۸۵؛ فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۱۵۱ - ۱۵۵)، مواضعه درخواستی میمندی از سلطان، تفاوت‌های اساسی با مواضعه‌های معمولی و عادی داشت که در شرایط مشابه به کارگزاران دولتی داده می‌شد. میمندی خواستار مشخص شدن دقیق وظایف و عملکردهای وزارت در برابر دستگاه سلطنت است که چه مسئولیت‌هایی بر عهده وزارت است و بر عکس، چه مسئولیت‌هایی در حیطه شمول اقتدار آن نیست تا سلطان غزنوی وزارت را به چیزی که در مسئولیت آن قرار ندارد مورد بازخواست قرار ندهد. در ادامه، مواضعه درخواستی میمندی، منعکس‌کننده تلاش ارزنده او برای گسترش اختیارات و افزایش نفوذ و اقتدار نهاد وزارت است. در این زمینه، میمندی خواستار در اختیار گرفتن دیوان‌ها و وظایف صاحبان مناصب دیگر است (همان‌جا).

باسورث (۱۳۷۸: ۶۰) می‌گوید: نوشتن مواضعه آشکارا به صلاح مقامات دولتی بود تا برای آنکه به بهانه‌های قصور و کوتاهی در کار از آنان انتقاد نشود و نیز برای اجتناب از دست‌اندازی دیگر دیوان‌ها سندی در دست داشته باشند که وظایف آنان در آن تصریح شده باشد. همچنین، باسورث این مواضعه و مفاد آن را نشان از سوءظنی می‌داند که میان سلطان و وزرای ایشان سایه انداخته بود. پافشاری بر سر گرفتن مواضعه، نشان می‌دهد که دیوانسالاری غزنوی دریافت‌ه بود که چیزی با تصویب قانونی بزرگ‌تر از قانون تعریف نشده روابط پدرانۀ خدایگان و خادمش لازم است (همان‌جا). بنابراین، این مواضعه‌ها سند و تضمین امنیت جانی و شغلی وزیر بود.

بر این زمینه است که می‌بینیم احمد بن عبدالصمد شیرازی نیز برای تحکیم، تثبیت و حفظ موقعیت و جان خود در برابر نظام پادشاهی مسعود، ناچار است که دست به تدابیر و اقداماتی بزند و آن درخواست مواضعه از سلطان در تاریخ ۴۲۸ ق (۱۰۳۷ م) برای ادامه وزارت خود است. جالب اینکه وزیر درست در لحظه‌ای که سلطان غزنوی به‌وجود او نیازمند است، سلطان را وادار به پذیرش شرایط و خواست‌های خود کرد.<sup>۱۶</sup> این مواضعه اخیر درخواستی وزیر از سلطان غزنه که پس از سال‌ها وزارت خود مطرح کرد، دقیقاً همانند مواضعه درخواستی میمندی و حتی مهم‌تر از آن بود و آن

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

پیمان‌نامه‌ای بود که وزیر شرایط جدیدی را مطرح کرد و سلطان نیز مجبور بود که آن‌ها را قبول کند، وگرنه وزیر از ادامه وزارت امتناع و کناره‌گیری می‌کرد.

احمد بن عبدالصمد ناچار بود در برابر روحیه مستبدانه، خودخواهانه و تلون مزاج مسعود و همچنین، فضای آکنده از دروغ، حيله، نیرنگ و توطئه، جان و موقعیت خود را محافظت کند (بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۲۱ - ۶۲۲).

تلاش وزارت مبنی بر حفظ حقوق خود در برابر سلطنت و دیگر قدرت‌های موجود، در مواضع دیگری که احمد بن عبدالصمد وزیر در سال ۴۳۲ ق (۱۰۴۱ م) از سلطان مسعود دریافت کرد قابل مشاهده است. احمد بن عبدالصمد وزیر با وجود تلاش‌هایی که در دولت سلطان مسعود به انجام رسانده و قول و پیمان‌هایی که از سلطان دریافت داشته بود، بار دیگر خود را در برابر نظام پادشاهی او در امان نمی‌دید و لذا جهت حفظ جان و حقوق خود ناچار بود تا بار دیگر اختیارات و شرایط جدیدی را در برابر سلطان غزنوی قرار دهد.<sup>۱۷</sup>

پایان کار و حیات غم‌انگیز احمد بن عبدالصمد وزیر، حکایت از غلبه امرای لشکر و نظام سپاهی‌گری بر دیوان‌سالاری دارد. پس از درگذشت سلطان مسعود در تاریخ ۴۳۲ ق (۱۰۴۱ م) امیر مودود به یاری احمد بن عبدالصمد موفق شد تخت سلطنت را به‌دست آورد و سلطان جدید به پاداش کار وزیر همچنان او را در وزارت خود برقرار داشت (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۲۲؛ ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۹۶؛ میرخواند، ۱۳۳۸: ۱۳۲). احمد بن عبدالصمد مدت دو سال وزارت مودود را<sup>۱۸</sup> بر عهده داشت (نک: عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۹۳؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۴۴). پس از دو سال وزارت، در این دوره توطئه‌هایی که از سوی دشمنان متعدد وزیر و با نقش محوری بعضی امرای نظامی صورت گرفت، به زندگی او خاتمه داده شد. احمد بن عبدالصمد قربانی بدگمانی‌ها و توطئه‌های سرداران نظامی شد که اسباب هلاک او را فراهم ساختند (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۷۹). درنهایت، امراء و سرداران وزیر را دستگیر کردند و به حبس انداختند و در زندان به وی زهر خوراندند و او را از دنیا بردند (منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۴۵؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۹۳؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۴۴).

### نتیجه

با دستیابی عناصر و قدرت‌های سپاهی و نظامی‌گری بر قدرت و به‌ویژه با تشکیل سلسله غزنوی، مسائل و پدیده‌های نوینی پدید آمد که بر ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور تأثیرات مهمی گذاشت و آن را دچار دگرگونی کرد. از جمله آن‌ها تحولاتی بود که در روند مناسبات میان نهاد سلطنت و نهاد وزارت ایجاد شد و نتایج بس مهمی در تاریخ اجتماعی ایران بر جای نهاد. تا پیش از ورود غزنویان به قدرت و در دوره‌های سامانیان و آل‌بویه تعادل ناپایداری میان دو نهاد سلطنت و وزارت وجود داشت و مقام وزارت نسبتاً مقام استواری بود؛ ولی از دوره غزنویان آن تعادل ناپایدار، دستخوش تزلزل و بی‌ثباتی شد و رفته رفته مقام وزارت به مقامی ناامن و نامطمئن تبدیل شد.

سیطره نهاد سلطنت بر همه آحاد جامعه و از جمله نهاد دیوان‌سالاری و وزارت، استبداد و خودرأیی سلاطین غزنوی، سلطه عنصر و فرهنگ قبیله‌ای و سپاهی‌گری بر عناصر تمدنی ایران، حرص و آز سلاطین غزنوی، بدبینی نهاد سلطنت مبنی بر واگذاری اداره کشور به دست وزیران، رقابت نهاد سلطنت با نهاد وزارت، ترس از قدرت مقام دیوان‌سالاری و وزیران، و از سوی دیگر لیاقت و شایستگی وزیران، و نظارت گسترده وزارت بر امور کشور، مسائلی بودند که در دوره غزنوی همواره میان این دو نهاد کشمکش و چالش ایجاد می‌کردند. در نهایت، به دلیل چیرگی و سیطره سلطنت بر همه امور جامعه بود که نهاد وزارت و وزیران نیز تحت سلطه نهاد سلطنت قرار گرفت.

این نوشتار درصدد بود تا نشان دهد که بر اثر چه عواملی وزارت از جایگاه نسبتاً متعادل خود به موقعیت نامساعد، شکننده و پرتلاطمی تغییر یافت که در نهایت، به جایی رسید که به حبس و شکنجه و تاراج اموال و کشتن و اعدام وزیران در دوره غزنویان انجامید. به همین ترتیب موقعیت متزلزل و بی‌ثبات وزارت، عزل‌های مکرر، حبس‌های طولانی، سوگند جهت افشای ثروت و دارایی، قتل و وزیرکشی تداوم یافت و به‌منزله سنت‌ها و الگوهایی در تاریخ ایران تبدیل شد.

سنت وزیرکشی تا بدان‌جا گسترش یافت که در دوره ایلخانان از همه وزیران آن سلسله، همه ایشان به قتل رسیدند و تنها یک وزیر از میان آنان به مرگ طبیعی از دنیا

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

رفت (تاج‌الدین علی‌شاه جیلانی). این روند تا دوره تاریخ معاصر ایران هم ادامه یافت و درواقع، تداوم همان روند بود که در دوره قاجاریه ابوالقاسم قائم مقام و امیرکبیر را در کام خود فرو برد. موارد مذکور از تبعات و نتایج قابل تأمل سلطه نهاد حاکمیت و نظامی‌گری بر عنصر دیوان‌سالاری ایرانی بود.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴.
۲. اکرم بهرامی، ۱۳۵۵، ش ۱۹۲، صص ۱۷۰-۱۷۶، نیمه دوم ۱۳۵۵، ش ۲۰۰، صص ۷۱۶-۷۱۷، نیمه دوم مهر ۱۳۵۶، ش ۲۱۸، صص ۶۴-۶۵.
۳. اسماعیل شفیق و سمیرا جهان‌رمضان ۱۳۸۹: ۶۳-۹۲.
۴. رضا ستاری و مراد اسماعیلی ۱۳۹۱: ۱۶۳-۱۸۸.
۵. درباره ادامه سنت‌های حکومت سامانی در دربار غزنوی ر.ک: غلامحسین یوسفی، ۱۳۶۸: ۱۳۵، ۱۳۸-۱۴۱.
۶. درباره استبداد رأی محمود نک: یوسفی، ۱۳۶۸: ۲۴۸-۲۵۶.
۷. اقدامی که محمود غزنوی با خاندان‌ها و حاکمیت‌های اصیل ایرانی در خراسان و ماوراءالنهر انجام داد حکایت از آن دارد. خاندان‌های فریغونیان، چغانیان، صفاریان و مأمونیان خوارزمشاهی ازجمله خاندان‌هایی بودند که به‌دست محمود از میان رفتند.
۸. این مسئله سبب شد تا عتبی (۱۳۴۵: ۳۴۵) زبان به طعنه گشوده و اسفرائینی را در زبان و ادب عربی ضعیف قلمداد نماید. همچنین، نویسندگان دیگری به تبعیت از عتبی، اسفرائینی را در ادب و زبان عربی ضعیف و ناتوان می‌دانند (نک: منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۴۰-۴۲؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۵۰، ۱۵۳).
۹. این مستخرج همان اقرارگیر و بیرون‌آورنده بود. آنکه تعیین بدهی و تفتیش دین دیوانی کسی را می‌کرد. او از تازیانه و شکنجه برای بروز دادن ثروت پنهان استفاده می‌کرد (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت «مستخرج»).
۱۰. واقع در جنوب کشمیر (ر.ک: خطیبی، ۱۳۷۳: ۷۱۳).
۱۱. درباره اقدامات و عملکردهای میمندی در دوره سلطنت سلطان محمود غزنوی ر.ک: عتبی، ۱۳۴۵: ۳۴۴-۳۴۶.
۱۲. عقیلی در اینجا این مسائل را در سال ۴۱۹ق می‌نویسد، در حالی که می‌دانیم در این تاریخ میمندی چندین سال بود که از وزارت عزل شده و حسنک به‌جای او قرار گرفته بود.

۱۳. از طبیعت مستبدانه سلطان مسعود و مخالفت‌های نابخردانل او با نظرات سنجیده و خردمندانه رجال و دولت‌مردانی مانند احمد بن عبدالصمد، نمونه‌های فراوانی می‌توان ذکر کرد (ر.ک: بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۸۵-۶۸۶).

۱۴. بونصر مشکان در دیدار با سلطان محمود برای میانجی‌گری و وساطت بخشودن احمد بن حسن می‌مندی، در معرض گفت‌گویی با سلطان قرار می‌گیرد. او درباره این گفت‌وگو چنین می‌گوید: «[سلطان محمود] مرا گفت: وزیران دشمنان پادشاه باشند تو این را در هیچ کتاب خوانده‌ای؟ گفتم: بر این جمله نخوانده‌ام؛ اما خوانده‌ام که احمق و ابله کسی باشد که وزارت پادشاهان جوید و خواهد. گفت از بهر چه؟ گفتم: از بهر آنکه پادشاهان در ملک خود شریک نتوانند دید که فرمان دهد، کسی را که وزارت دادند اگر چه آن کس سخت عزیز باشد و او را دوست دارند یک هفته برآید او را دشمن گیرند و خوار دارند» (عقیلی، ۱۳۴۵: ۱۵۹؛ نیز نک: عوفی، ۱۳۳۵: ۴۸-۴۹). بیهقی (۱۳۵۰: ۴۳۴) در تاریخ خود نیز این روایت را می‌نویسد؛ ولی از زبان مادر بونصر مشکان. بیهقی می‌گوید هنگامی که محمود بر می‌مندی وزیر خشمناک شد و او را عزل کرد و حسنک را به وزارت برگزید، مادر بونصر مشکان که زنی عاقله بود مضرات و خطرات شغل وزارت را چنین بیان کرد: «ای پسر! چون سلطان کسی را وزارت داد، اگر چه دوست دارد آن کس را در هفته‌ای دشمن گیرد. از آن جهت که همباز او شود در ملک و پادشاهی به انبازی نتوان کرد».

۱۵. موضعه در لغت به معنای قرار دادن و موافقت در امری با یکدیگر است. موضعه شامل نوشته تفصیلی متضمن شروط و حدود اختیارات تصدی‌کننده موافقت به تصدی‌دهنده است. در تفویض شغلی مهم چون وزارت و جز آن رسم بوده است که نامزد وزارت شروط و حدود کار و اختیاراتی را که برای راندن آن شغل لازم می‌دید فصل به فصل یا یکجا تحریر می‌کرده و تفویض‌کننده شغل قبولی خود و یا حدود موافقت خود را ذیل فصول آن می‌نگاشته و درپایان، قبول‌کننده شغل سوگندنامه‌ای متضمن آیه‌ای از قرآن کریم در باب صدق نیت و درستی گفتار و ایفاء وظایف خود می‌نوشته و تفویض‌کننده مقام نیز قبولی خود را تحریر و به سوگند مؤکد می‌ساخته است. دهخدا، ذیل لغت موضعه.

۱۶. هنگامی که سلطان مسعود در سال ۴۲۸ق احمد بن عبدالصمد را برای مقابله با تهاجمات و غارت‌های ترکمانان و بیرون راندن آن‌ها از خراسان به هرات اعزام می‌دارد، وزیر رفتن خود را منوط به گرفتن موضعه از سلطان می‌کند و سلطان نیز چون ضرورت ارسال وزیر به هرات و مقابله با ترکمانان مطرح بود، جواب موضعه وزیر را نوشته و خواست‌های او را قبول می‌کند. بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۷۹، ۶۸۰، ۷۰۱، ۷۰۲.

۱۷. در سال ۴۳۲ق مسعود پسر خود مودود را برای مقابله با ترکمانان به بلخ و طخارستان اعزام کرد و احمد بن عبدالصمد وزیر را نیز مأموریت داد تا سپاه شاهزاده مودود را همراهی کرده و به تدبیر امور و شوون او مشغول شود و در اینجا بود که وزیر برای قبول این پیشنهاد، موضعه و شرایط



رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

ویژه‌ای را در برابر مسعود قرار می‌دهد و مسعود نیز مجبور می‌شود همه‌ی خواست‌ها و شرایط وزیر را بپذیرد. رک: بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۸۲، ۸۸۳-۸۸۸، ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۹۲؛ میرخواند، ۱۳۳۸: ۱۳۰.  
۱۸. بیهقی می‌گوید که احمد بن عبدالصمد در وزارت امیر مودود اندک زمانی بزیست. بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۲۲.

### منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۵۱) *الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*. ترجمه‌ی علی هاشمی حائری. ج ۱۶. تهران: نشر علمی.
- اقبال، عباس (۱۳۲۳). «ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی». یادگار. س ۵. ش ۴ و ۵. صص ۱۵۶-۱۵۹.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۷۸). *تاریخ غزنویان*. ترجمه‌ی حسن انوشه. ج ۱ و ۲. تهران: امیرکبیر.
- بهرامی، اکرم (۱۳۵۵). «وزرای دوره‌ی غزنویان». وحید. ش ۱۹۲. صص ۱۷۰-۱۷۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۵). \_\_\_\_\_ ش ۲۰۰. صص ۷۱۶-۷۱۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۶). \_\_\_\_\_ ش ۲۱۸. صص ۶۴-۶۵.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۰). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی اکبر فیاض. مشهد: دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه مشهد.
- *تاریخ ایران کمبریج* (۱۳۶۳). ج ۴. ترجمه‌ی حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- ثعالبی نیشابوری، ابی منصور عبدالملک بن محمد (۱۳۹۳ ق/ ۱۹۷۳ م). *بیتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر*. ج ۴. بیروت: دارالفکر.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۷۳). «احمد بن حسن میمندی». *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*. ج ۶. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی (۱۳۳۳). *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*. ج ۲. تهران: کتابخانه‌ی خیام.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۷). *دستورالوزراء*. به تصحیح و مقدمه‌ی سعید نفیسی. تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا.
- دهنخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه‌ی دهنخدا*. تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

- ستاری، رضا و مراد اسماعیلی (۱۳۹۱). «بررسی نقش وزیران ایرانی در احیا و گسترش هویت ملی در دوران حکومت عباسیان، سامانیان، غزنویان و سلجوقیان». *مطالعات ملی*. ش ۴۹. صص ۱۶۳ - ۱۸۸.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳). *مجمع‌الانساب*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- شفیق، اسماعیل و سمیرا جهان رمضان (۱۳۸۹). «سیمای حسنک وزیر در متون ادبی و تاریخی دوره غزنوی». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ش ۱۸. صص ۶۳ - ۹۲.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۵). *خواججه نظام‌الملک*. تهران: طرح نو.
- عتبی، ابونصر محمد بن عبدالجبار (۱۳۴۵). *تاریخ یمینی*. ترجمه ناصح بن ظفر جرفادقانی. تصحیح جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام (۱۳۳۷). *آثار الوزراء*. به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث) تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۳۵). *جوامع‌الحکایات*. به سعی و اهتمام محمدرمضانی. تهران: کلاله خاور.
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۶۳). *جوامع‌الحکایات*. به کوشش جعفر شعار. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد (۱۴۰۴ ق). *تاریخ نگارستان*. به تصحیح و مقدمه و تذیل آقا مرتضی مدرسی گیلانی. تهران: کتابفروشی حافظ.
- فصیحی خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد (۱۳۴۰). *مجمل فصیحی*. ج ۲. به تصحیح محمود فرخ. مشهد: کتابفروشی باستان.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۴). «ذکر بر دار کردن امیر حسنک وزیر». *چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد*. ترجمه قهرمان سلیمانی. تهران: نشر مرکز.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی (زین‌الخبار)*. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۳۸). *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار*. به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). تهران: دانشگاه تهران.
- میرخواند (خاوندشاه)، میر محمد بن سعید برهان‌الدین (۱۳۳۸). *تاریخ روضه‌الصفاء*. ج ۴. تهران: کتابفروشی مرکزی.

رویکردی جامعه‌شناختی بر مناسبات میان سلطنت و وزارت... \_\_\_\_\_ فاطمه اروچی

– یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۸). *فرخی سیستانی بحثی در شرح احوال و روزگار و شعرا*. تهران: علمی.

– یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۳). «احمد بن حسن میمندی». *کاغذ زر*. تهران: یزدان.

## The Relations Between Monarchy and Ministry in the First Period Time of Ghaznavid (997-1040)

Fatemeh Orouji\*<sup>۱</sup>

### Abstract

The Ministry has been always the genuine pillar of the government after Monarchy institute in the Iran's history. But the relation between these two institution are notable. In order to assess the relation between Monarchy institute and the Ministry in the time of Ghaznavid, the inner nature of two institutions, their places in the community and the political and social situations of the time should be considered.

The assessment of sources from the Ghaznavid period indicates that there have been challenges among these two institutions, conflict and confrontation have been existed. Beyond old and traditional competition of these two institutions of Monarchy and the Ministry (power struggles). Access to power by the Turks and differentiation and confrontation of two opinion and theory of Iranian and Turks, competition between Iranian bureaucrats and the owners of thrones or sword from the other side, competition and conflict among them witnessing challenges on that period of the time. As the result of this matter hurt and stroked the Ministry and it decreased the constancy and security for continuation of this institute and made it unstable.

The aim of this research is to use an analytic and descriptive method based on library investigations in order to survey relationships among Monarchy and the Ministry in the time of Sultan Mahmoud and Masoud Ghaznavid. The writing finds out the internal matters of their relations, shaky and unstable place of the Ministry and its Ministers on that periods and even after that and the immanent effect and results of that period until Iran's contemporary history.

**Keywords:** relations, Monarchy, ministry, Ghaznavid, conflict.

---

<sup>۱</sup>Scientific Board at University of Tabriz